

استان کهگیلویه و بویراحمد مادر اسطوره‌های ایران زمین اسطوری کیخسرو

سید ساعد حسینی

داستان‌های بسیار کهن ایران زمین در کهگیلویه و بویراحمد گویی نه اسطوره، بلکه به صورت رویدادهای واقعی و تاریخی برای مردم این دیار جاودانه گردیده‌اند. گرچه اسطوره‌ها در تمام جهات خصوصاً از نظر زمان و مکان دارای ابهام و تناقض هستند، داستان «کیخسرو» در استان ما از چنان نظم و دقتی در خط و سیر مکان‌های مختلف واقعه حکایت دارد که همه چیز را موزون و قابل قبول شنونده می‌سازد، گویی که داستانی واقعی طی هزاران سال با پایه‌های قوی و محکم جای خود را در هزاران هزار سینه نسل‌های مختلف پر کرده است.

و اکنون آن داستان:

مردم بر این باورند که کیخسرو پادشاه دادگستر ایران زمین پس از آنکه جرثومه‌های فساد و تجاوز و وحشی‌گری و ظلم و بی‌عدالتی اقوام و افراد شرور و ناپاک را در صحنه امپراتوری وسیع ایران زمین و همه کشورهای شناخته شده آن روزگار که با این مرز و بوم ارتباط داشتند از میان برداشت و سراسر قلمرو پهناور زمین و قاره پیرامون آن را در صلح و عدالت و برابری و امنیت فرو برد و خود به صورت فرمانروای فوق‌العاده عظیم و بدون رقیب و یکه‌تاز حکومت جهانی



گردید. آن پادشاه بیدار مغز که سرشت پاک و اصیل ایرانی و اهورایی داشت نه چون دیگر پادشاهان و رهبران تاریخ که هرچه قدرتمندتر و کم‌رقیب‌تر می‌شوند آتش منیت و خودخواهی و دیکتاتوری و خودکامگی و تفرعن در آنها بیشتر شعله‌ور می‌شود و خواسته‌ها و دستورات خود را تنها نظریات صحیح و بی‌چون و چرا می‌پندارند، این ابرمرد آرمانی ایران زمین بی‌آنکه ادعا کند حکومت او از آسمان‌ها دستور می‌گیرد در واقع و در عمل همان می‌کند که در آرزوی پیامبران آورنده دستورات آسمانی است زیرا آن پادشاه پیامبرگونه نه تنها مجذوب و شیفته طعم خوش فرمانروایی بلامنازع شاهنشاهی جهان آن روز نمی‌شود، بلکه با اراده مافوق بشر عادی خود را به محاکمه وجدان می‌کشد و نتیجه می‌گیرد که این جهان و محتویات آن به مردم تعلق دارد و همه باید از آن بهره‌مند شوند و سزاوارترین کار آن است که به مردم واگذار گردد و چون عمر آدمی محدود و پایان‌یافتنی است هیچ عملی از انسان بالاتر از مردمی بودن و مردمی فکر کردن و مردم‌داری نیست.

و شاهد آن از زبان شاهنامه:

نیابد زچنگ هوا کس رها	که گر بر خرد چیره گردد هوا
بود داستانش چو شیر دلیر	خردمند کارد هوا را به زیر
بد اندیشد و کیش اهریمنی	روانم نیابد که آرد منی
که با تور و سلم اندر آید به هم	شوم بدکنش همچو ضحاک و جم
بروش روان اندر آرم هراس	به یزدان شوم ناگهان ناسپاس
نخواهد همی با کسی آرمید	جهان چون من و چون تو بسیار دید
به گیتی نماند به‌جز مردمی	جهان یادگار است و ما رفتنی

و به این ترتیب تصمیم می‌گیرد مردم دنیا را به خودشان واگذارد و خود ترک جاه و مقام و فرمانروایی نموده و به گوشه‌ای دور از چشم دیگران به عبادت طی طریق نماید. پس از ابلاغ تصمیم خود به درباریان و لشکریان و امرا، پس از مباحث فراوان و بهت و ناباوری بزرگان، مخصوصاً لشکرانی که او بر قلب آنها فرمان می‌رانده است و آنها آماده هرگونه جانفشانی در راه او بوده‌اند و پافشاری می‌کرده‌اند که:



همه پهلوانان ایران سپاه	شگفتی فرومانده از کار شاه
همه پهلوانان تو را بنده‌ایم	سراسر به دیدار تو زنده‌ایم
گر از ما به چیزی بیازارد شاه	وز آزار او هست ما را گناه
و گر دشمنی دارد اندر نهان	بگوید به ما شهریار جهان
که تا آنچه گوید به‌جای آوریم	به فرمانش گیتی به پای آوریم
چنین داد پاسخ گران مایه شاه	که ای پهلوانان جوینده راه
شما تیغ‌ها در نیام آورید	بر آیین شمشیر جام آورید
که ما هرچه بایست بر ساختیم	ز دشمن جهان را به پرداختیم
شما پیش یزدان ستایش کنید	بدین کام و شادی نیایش کنید
توانگری شوی چونکه درویش را	نوازی و هم مردم خویش را
کسی گردد ایمن زدام بلا	که یابد رها زین دام ازدها

اما باز هم کیخسرو در مقابل اسرار سپاهیان به جانفشانی در راه او و قلع و قمع هرگونه دشمن و مخالفی در جهان و انواع پشت‌گرمی و تملق و چاپلوسی سرداران و پهلوانان و مشاوران عالی‌رتبه حتی چون زال، وسوسه سراب قدرت نمی‌شود، به این ترتیب کیخسرو لشکریان و اسپهبدان خود را که در بهت و ناباوری فرو رفته بودند متقاعد به این مسافرت پر راز و رمز جاودانه می‌نماید.

باری او پس از خداحافظی با مردم شهر و اهل خانه به اتفاق سرداران و لشکریان خود عازم وادی باشکوه و مقدسی می‌گردد که از آن پس در حیطه شاهنامه نمی‌گنجد.

به باور و حتی یقین بسیاری از نسل‌های گذشته مردم ما، این سرزمین شایسته و عظیم و اسرارآمیز جایی نبوده به‌جز کوهستان پاک و مقدس دنا که کیخسرو برای رسیدن به آن اولین منزل در کنار چشمه بسیار پرآب و مرغزار بسیار سبز و خرمی در شش کیلومتری یاسوج فعلی که بعداً تل خسرو نامیده می‌شود فرود می‌آید.

اسب‌های لشکریان را در قسمت شرقی این نقطه در صفوفی مرتب می‌بندند و به آنها آب و خوراک لازم را می‌دهند و در کنار آن خوان سپاهیان گسترده می‌گردد و با این مناسبت این نقطه بعدها به (تالارگه) معروف شده است.

در کنار چشمه پرآب مزرعه بزرگی می‌بینید که پیرمردی ضعیف و تنها در جمع‌آوری محصول عاجز مانده است. خسرو دستور می‌دهد هر یک از سپاهیان دسته‌ای از محصول را به کمک او جمع‌آوری کنند که فوراً محصول جمع‌آوری می‌شود. پس خسرو از پیرمرد می‌پرسد: «ای پیرمرد بگو در کار کردن دست جمع بهتر است یا دست کم؟» و پیر می‌گوید: «دست جمع»، و سپس می‌گوید: «حالا بگو در موقع خوردن دست جمع بهتر است یا دست کم؟» و پیر می‌گوید: «دست کم»، لذا خسرو از بخل آدمی آزرده و خشمگین می‌شود. سپس دستور می‌دهد هر یک از لشکریان یک توبره خاک در کنار آن چشمه روی هم بریزند که با این کار در وسط آن دشت صاف تپه نسبتاً بزرگی ایجاد می‌شود و سپس برای آنکه در حال سخنرانی همه لشکر او را ببینند بالای تپه می‌رود و ضمن نصیحت لشکریان خود به عدالت و انصاف و مردم‌داری و نیک‌نفسی و وطن‌پرستی جانشین خود را بنا به خوابی که چنین دیده بود:

سر تخت شاهی کسی را گزین که ایمن شود مور از او بر زمین

معرفی می‌کند و او لهراسب پادشاه نیک‌نفس دیگری از عموزاده‌های سلسله کیانی اوست و او را چنین نصیحت و وصیت می‌نماید:

مگردان زبان زین سپس جز به داد که از دادباشی تو پیروز و شاد
مکن دیو را آشنا با روان چو خواهی که بخت بماند جوان
خردمند باش و بی‌آزار باش همیشه زبان را نگهدار باش
جهان یادگار است و ما رفتنی به گیتی نماند به جز مردمی

و پس از این مراسم راهی کوه دنا می‌شود، زال تا چند کیلومتری آن طرف یاسوج او را بدرقه می‌کند و سپس در کنار تپه‌ای می‌ماند و این محل را به همین مناسبت اکنون تل زالی می‌گویند. در منزلی آن طرف‌تر جایی که دره‌ای مصفا و آبی بس زلال و خوشگوار بر سر راه قرار دارد خسرو و لشکریان تشنه‌اش میل به آشامیدن آب می‌کنند و خسرو جام گیتی‌نمای خود را که



هرگز از خود دور نمی‌کرد جهت شست‌وشو و آشامیدن آب بیرون می‌آورد ولی همین‌که آن را در آب فرو می‌برد از دستش لغزیده و ناپدید می‌شود و با جستجوی بسیار زیاد دیگر نشانی از آن به دست نمی‌آید. پس خسرو به فکر فرو می‌رود، می‌گوید این‌هم سری است که یزدان پاک مقرر فرموده و جامی که همه جهان را نشان می‌داد اکنون خود گم می‌گردد و این‌هم نشانه دیگری است که من بیش از این اجازه حکمرانی این جهان را ندارم لذا این دره به نام تنگ سری و سپس سرپس و سه ریز خوانده می‌شود که هم‌اکنون در ده کیلومتری غرب یاسوج قرار دارد. آنگاه خسرو و سپاهیان‌ش به دامنه دنا و جایی که امروز سی سخت نامیده می‌شود می‌رسند، بر چشمه‌ای بسیار پرآب و فوق‌العاده پاک و گوارا و سرد و جوشان که عروس چشمه‌سارهای دناست فرود می‌آیند. خسرو از سپاهیان جدا می‌شود و در تنهایی سر و جان و تن را در آن چشمه تطهیرکننده می‌شوید پس این چشمه به این مناسبت در نزد بومیان این منطقه چشمه بشور، که از فعل امر شستن است، نامگذاری می‌گردد که در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی و فارسنامه ناصری اشاره به چنین داستان و عقیده‌ای در این دیار به روشنی منعکس است.

بالتر از این چشمه، سنگ بزرگ مکعبی است که گویند کیخسرو بر بالای این سنگ رفت و آخرین نصایح خود را به سپاهیان‌ش مبنی بر اینکه آنها بی‌درنگ باید اینجا او را ترک کنند و بازگردند زیرا این سفری بی‌بازگشت خواهد بود و او از انظار سپاهیان ناپدید خواهد شد و مخاطرات بسیاری بر سر راه خواهد بود و این سنگ به این خاطر به نام بردشاه نام می‌گیرد، که برد به معنی سنگ است.

آنگاه کیخسرو به راه خود به سمت شمال ادامه می‌دهد و لشکریان وفادار نیز سر در پی او می‌گذارند، سپس برف و بوران و کولاکی بس عظیم و کوبنده که از مشخصه این کوهستان است آغاز می‌شود و بین خسرو و سپاهیان فاصله انداخته و او را از چشم آنها ناپدید می‌نماید. سپس در ارتفاعات بالاتر به چشمه کوچکی می‌رسند و در آنجا پهلوانان در مورد این شگفتی به شور و مشورت می‌پردازند که چه باید کرد، لذا این چشمه به نام «چه بکنم» و به زبان محلی «چو بکنم» نامیده می‌شود و چون در بین پهلوانان بیژن بیش از همه مدیون کیخسرو بوده، هم به لحاظ تلاش خسرو در آزادی او از زندان افراسیاب و هم به جهت دوستی بسیار نزدیک پدرش گیو با خسرو،



بیش از دیگران احساس مسئولیت و بی‌قراری می‌کند و نهایت کوشش را جهت همراه بودن با خسرو تا آخرین مقصد داشته است. با عده‌ای از سرداران دیگر سر در پی او می‌گذارند، رد پای اسب کیخسرو در میان برف راهنمای حرکت و مسیر لشکریانی که در پی او روان بوده‌اند قرار می‌گیرد تا اینکه به دره‌ای در ضلع شمالی دنا جایی که امروزه دهی به نام خفر وجود دارد می‌رسند و در آنجا با همه سعی و تلاش حتی کوچک‌ترین اثری از رد پا و مسیر حرکت خسرو نمی‌یابند. لذا این دره را دره آسمانی خطاب می‌کنند زیرا معتقدند خسرو از اینجا به آسمان‌ها عروج نمود. اما در انتهای این دره غاری عظیم و باشکوه بوده که گویا در ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال قبل در اثر صاعقه یا زلزله و رانش، ریزش نموده و اکنون فقط نشانی از آن باقیست و گویند در انتهای غار چشمه‌ای بس گوارا بوده که اسب بر آن بسته شده و در دو طرف آن دو بوته بزرگ و شاداب گیاهی خاص روئیده است که اسب خسرو تا از خوردن بوته‌ای فارغ می‌گشت بوته دیگر به حد کافی رشد نموده بود.

باری سی نفر از پهلوانان و گردان باوفای لشکریان ایران چون گیو و طوس و بیژن پس از جستجوی بسیار و ناامیدی از یافتن کیخسرو آخرین رمق خود را در گردنه کوه جایی که امروز به نام گردنه بیژن جاودان مانده است از دست می‌دهند و جان خود را فدای عشق و عاطفه و وفای به عهد و پیمان خود می‌کنند و به یاد آن سی پهلوان سخت هیبت و سخت کوش محلی که امروز شهر سی سخت خوانده می‌شود به این مناسبت سی سخت باقی می‌ماند.

اما روح بزرگ کیخسرو همچنان زنده و پاینده باقی می‌ماند تا آن روز که پروردگار به برقراری عدالت و مساوات و زدودن پلیدی و بدی و زشتی‌ها از صحنه گیتی اراده فرمایند. کیخسرو نیز به صورت یکی از ناجیان و مجریان این امر خطیر به عنوان مسیح ایرانی در کنار دیگر مصلحان و ناجیان جهان دوباره پا به عرصه روزگار نهاده و در انجام این مهم شریک می‌گردد.

مردم در تکمیل این داستان بر این باورند زمانی که اسکندر مقدونی ایران و پایتخت آن تخت جمشید را بگشود، در پی به دست آوردن ذخایر قیمتی مدفون شده پادشاهان ایرانی همه جاهای مهم را مورد جستجو قرار داد، از جمله غار کیخسرو را. لذا او با تعدادی از سپاهیان خود در دامنه این غار فرود آمد و خیمه و خرگاه خود را بپا نمود که از آن پس آن نقطه به نام دشت



سپاه موسوم است و گویند که او در دل غار پیش رفت و شگفتی‌هایی دید و داستان اسکندر و جستجوی آب خضر نیز در همین غار اتفاق افتاده است.

اما اینکه این داستان و داستان‌هایی از این قبیل و اشارات متعدد به اسامی باستانی، اساطیری و تاریخی در این داستان چرا و چگونه به‌وجود آمده‌اند خود جای بحث بسیار مفصلی دارد که شاید به نگارش کتابی نیاز باشد ولی به اختصار بسیار و در حد حوصله این مقاله بیان می‌شود که: اعتقادات و اشارات توده مردم و نسل‌های گذشته و مردم معمولی و حتی بیسواد و تاریخ‌نخوانده ما بر این حکایت دارد که سرزمین خود و مجاورتش را در زاگرس مرکز ثقل و هسته اولیه ایران کهن یا به‌عبارتی ایران ماقبل تاریخ و اسطوره‌ای و پهلوانی دانسته‌اند. تقریباً تمامی اسامی مکان‌های داستان‌های اسطوره‌ای را در سرزمین خود جاودانه کرده‌اند، و در مورد تمام وقایع، اطلاعات شفاهی و باقی گذاشته‌اند که سینه به سینه گشته است. شجره‌نامه برخی از قبایل و خاندان‌ها را تا ساسانیان و اشکانیان و هخامنشیان و کیانیان تسلسل و ادامه داده‌اند^۱ و عشق و وطن‌پرستی و ایران‌پرستی در میان آنها بی‌نظیر باقی مانده است و از اینکه به‌علت صعب‌العبور بودن و وجود دژ محکم طبیعی جغرافیایی خالص‌ترین و دست‌نخورده‌ترین قبایل را می‌توان در آن یافت هیچ شکی وجود ندارد، برای نمونه این منطقه در سال ۲۱۰ق یعنی دیر زمانی که اعراب بر بقیه ایران مستولی و تا حد زیادی با خلق و خوی ایرانی مانوس شده و از سببیت افتاده بودند، آن هم به‌طور موقت برای دوره کوتاه ۴۰ ساله‌ای گشوده می‌شود و از آن پس به‌جز در مقاطع بسیار کوتاه و موقتی، همواره حالت استقلال و خودمختاری داخلی خود را حفظ کرده است. لذا داستان‌ها و روایات ایرانی به‌خوبی نسل اندر نسل محفوظ و منتقل گردیده است. برای درک بهتر این موضوع باید به‌صورت بسیار خلاصه به جغرافیای تاریخی و اشارات تاریخی به‌جای مانده که مطالب فوق را تأیید می‌کند نظری داشته باشیم.

با توجه به همه پژوهش‌های تاریخی متعدد و معتبر از جمله پروفیسور هانسمن - سامنر^۲ و والتر هیئتس^۳ و اشارات محققین داخلی مثل احمد اقتداری^۴ و سکندر امان‌اللهی^۵ و افشار سیستانی^۶ از آنجا که محدوده ایالت خودمختار و بسیار مهم ایشان در حکومت ایلامیان از نواحی ایزه تا بیضای فارس یا بهتر بگوییم پرسپولیس، در امتداد سلسله کوه‌های زاگرس و حواشی آن



ادامه داشته است چون استان کهگیلویه و بویراحمد فعلی درست در مرکز این محدوده قرار گرفته به همین نام خوانده شده است. اما با انقراض حکومت ایلامیان و به هم ریختن تقسیمات کشوری و منسوخ شدن نام ایشان و حل شدن این اسم و ایالت در قالب پارس نام خاصی برای این منطقه یافت نشده است. اما در زمان اشکانیان نام ایالت بازرنگ و سلسله شاهان بازرنگی محقق می‌شود و با نشانی‌هایی که اصطخری^۷، ابن حوقل^۸، وجیهانی^۹، ابن بلخی^{۱۰}، لسترنج^{۱۱} و گاوبه^{۱۲} با تأیید منابع فوق و کلیه منابع موجود در مورد کوه دنا و سرچشمه رودخانه شیرین و ایالت بازرنگ می‌دهند هیچ شکی در اینکه منطقه بازرنگ با تمامی شهرستان بویراحمد فعلی و قسمت‌های کوهپایه‌های شمالی دهدشت و چرام^{۱۳} مطابقت کامل داشته باقی نمی‌ماند چنان‌که تا همین امروز روستایی در نزدیکی تپه باستانی تلخسروی و در شش کیلومتری جنوب یاسوج این نام را به‌عنوان مرکز ایالت بازرنگ بر خود محفوظ داشته است. کریستین سن در کتاب *ایران در زمان ساسانیان* در مورد بازرنگ می‌نویسد: این ناحیه محل حاکمیت و پادشاهی شاهان بازرنگیان بوده است که ساسانیان با وصلت و اتکاء به این خاندان به قدرت رسیده‌اند^{۱۴} و استاد باستانی پاریزی^{۱۵} در مورد بازرنگ می‌افزاید اینجا محل همان طایفه‌ای است که اردشیر بابکان خود را منسوب به آن می‌دانست.

در مورد کوه دنا و تقدس باستانی آن باید گفت کلمه دنا به احتمال قوی در اصل (دئنا) یعنی دین است. محمدجواد مشکور در این‌باره می‌نویسد: دین در زبان اوستایی و کتاب زردشت به‌صورت دئنا آمده که به‌معنی وجدان و ضمیر پاک است^{۱۶} و پروفیسور کریستین سن نیز می‌نویسد: دئنا یا دین یک اصطلاح مذهبی بسیار مهم و اساسی است که به گمان من ینبرگ معمای این کلمه ظاهراً مبهم و متناقض را حل کرده است. دئنا به‌معنی روان مجذوب مؤمن است، سپس جمع روان‌های مجذوب را گویند یعنی جمعیتی که دارای آئین نیایش مشترک است یا به‌عبارتی (امت زردشتی)^{۱۷}، ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه در بحث نوروز و علت پیدایش آن می‌نویسد: کوه دما (دنا)، که در فارس است هر شب نوروز بر آن برق‌هایی می‌درخشد، خواه هوا صاف باشد یا ابر و در مورد ناپدید شدن کیخسرو و پادشاه دادگستر کیانی در کوه دنا، ابوریحان بیرونی می‌گوید: که در روز نوروز بزرگ یعنی روز ششم فروردین بر هوا عروج کرد.^{۱۸} و طبری



می‌نویسد: کیخسرو پنهان شد، بعضی‌ها گفته‌اند گوشه گرفت و کس ندانست کجا مرد و مرگش چسان بود.^{۱۹} ابوعلی مسکویه در تجارب الامم خود می‌گوید: کیخسرو پنهان شد، برخی گویند که برای پرستش یزدان پنهان گردید و کس نداند که در کجا مرده است، پاره‌ای جز این گویند.^{۲۰} این‌اثر می‌نویسد: پس از آن کیخسرو از ایشان جدا گشت و پنهان شد، کس ندانست بر سر وی چه آمده و کی درگذشت، برخی دیگر این داستان را به‌گونه‌ای دیگر بازگفته‌اند.^{۲۱}

نکته قابل تأملی که در چند اظهار نظر اخیر وجود دارد می‌رساند گرچه مورخین مزبور به محل دقیق و ناپدیدشدن کیخسرو نمی‌پردازند ولی همگی با اشاره به اینکه پاره‌ای جز این گویند یا بعضی دیگر این داستان را به‌گونه‌ای دیگر گفته‌اند. در واقع قرینه‌ای است اشاره به همین داستان شفاهی و سینه به سینه‌ای مورد نظر.

اما با توجه به مجموع اظهار نظرهای حمزه اصفهانی در کتاب سنی ملوک الارض و الانبیاء، تاریخ شاهان و پیامبران و تکمیل آن به وسیله حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده که به محل وقوع این داستان نزدیک‌تر بوده‌اند محل ناپدید شدن کیخسرو و عقیده عامه در این خصوص مورد تأیید قرار می‌گیرد.

حمزه اصفهانی می‌نویسد: ایرانیان چنین پندارند که وی پیامبر بود و در اخبار ایرانیان آمده است که کیخسرو در میانه انتهای فارس و آغاز اصفهان کوه سرخی به نام کوشید است و در آنجا اژدهایی است که بر کشتزارها و آدمیان تسلط یافته. وی بدانجا رفت و اژدها را بکشت و آتشکده‌ای بر کوه بنیاد نهاد که به آتش کوشید معروف شد.^{۲۲}

و حمدالله مستوفی در سال ۷۳۱ ق به روشنی می‌گوید: گروهی گویند که کیخسرو در (دمه) بمرد. در کوه دنا به کوه گیلویه، که دمه یکی از گردنه‌های دامنه جنوبی دنا به همین نام باقیست.^{۲۳} مؤلف فارسنامه ناصری در ذیل تلخسروی می‌نویسد: در میان اهالی کوه گیلویه مشهور است که شاه کیخسرو کیانی بر تل بلندی در این صحرا بنشست و اهالی ایران را بخواست و شاه لهراسب را ولیعهد سلطنت خود فرمود و در شمال گنجه، دهی در ۱۰ کیلومتری شمال یاسوج، به مسافت دو فرسخ چشمه‌ای است که آن را چشمه (بشو) گویند و این کلمه، فعل امر از شستن باشد. یعنی از جانب خدای تعالی وحی به کیخسرو رسید که در این چشمه تن‌شویی و غسل را



به عمل آورد و در بین شمال و مشرق گنجه به مساحت دو فرسخ کتلی است یعنی گردنه و عقبه که آن را به زبان ایل کوه گیلویه مله بیژن گویند. در این کتل بیژن و همراهان کیخسرو از باد و برف هلاک شده‌اند، حضرت فردوسی فرموده است ...^{۲۴}

احمد اقتداری در جغرافیای تاریخی خوزستان و کهگیلویه و ممسنی در اهمیت تاریخی و استحکام رشته کوه‌های دنا می‌گوید: به دوران هخامنشیان و سپس به دوران اشکانیان و ساسانیان، کوه‌های سر به فلک کشیده دامنه‌های قلّه دنا دیوارهای بزرگ و بلندی بوده‌اند و در غالب مواقع سال غیرقابل عبور حتی برای اسب سواران و پیادگان^{۲۵} و همچنین در دیگر تألیفات متأخر هرجا سخنی از این استان رفته است اشارات مشابهی به موارد بالا گردیده است. مثلاً در کتاب ایل‌ها و چادرنشینان ایران می‌خوانیم که: اقوام کهگیلویه در قسمت مشرق و مغرب ارتفاعات در بند پارس زندگی می‌کرده‌اند و از گذشته‌های بسیار دور انزانی و انشانی نامیده شده‌اند و در تمام حکومت سلسله‌های ایلامی نقش جنگ، صلح، یاری و دشمنی داشته‌اند و چون سفراء بابل، سومر و اکاد از بین‌النهرین به سرزمین سوزیان یا خوزستان ایلامی رسیده‌اند، از قلل این کوهستان‌ها و از جنگل‌ها و به‌ویژه از مردان جنگی و دلیر آن در گزارش‌ها و الواح خود یاد کرده‌اند.^{۲۶} همین‌طور در جای دیگر می‌افزاید که: مردم بومی این سرزمین بر این باورند که کیخسرو کیانی بر روی همین تپه (تلخسروی) سپهداران خود را اندرز داد و لهراسب را به‌جای خود برگزید و سپس به‌سوی گردنه بیژن و چشمه بشو در مرتفعات کوه دنا رفت و پس از استحمام در چشمه‌سار بشو در غاری آرمید و سنگ شد و جاودان بماند تا در آینده به اراده خدای بزرگ فروغ زندگی یابد، جان گیرد و ایران را از پلیدی‌ها و دشمنان برهاند.^{۲۷} همچنین برای اطلاعات بیشتر می‌توان به مردم و شاهنامه تألیف انجوی شیرازی مراجعه نمود^{۲۸} که همه اینها نشانگر استحکام و دیرپایی این عقاید و تسلسل نژادی و فرهنگی و تاریخی و تقدس دنا به‌عنوان مظهر پاکی و روشنایی و جاودانگی پاک‌سرشتان تاریخ و اسطوره ایران است.

اشاراتی که در قرون اولیه اسلامی در مورد این داستان وجود دارد می‌رساند که قطعاً منشأ این داستان در قرون و اعصار بسیار کهن و قبل از سروده شدن شاهنامه بوده و اظهار نظر طبری، متولد ۲۲۴ق، مؤید این قضیه است.



اما در مورد وجود سلسله کیانیان، دانشمندانی مثل هرتل و هرتسفلد عقیده دارند که بین پادشاهان داستانی کیانی و شاهان تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود دارد و سعی در اثبات آن نموده‌اند ولی کریستین سن در کتاب کیانیان خود این نظر را نادرست می‌داند.^{۲۹} نگارنده بدون آنکه اصراری در اثبات سلسله پیشدادی و کیانی و ارتباطات تاریخی آنها داشته باشد، یادآور می‌شود، حکومت و تمدن درخشان ایران زمین به نام حکومت ایلام که دقیقاً بر جغرافیای امروزی زاگرس مطابقت داشته و اصولاً ایلام از ریشه الام به معنی سرزمین بلند نامی به جز زاگرس امروزی نبوده که به کلی از چشم اغلب مورخین و صاحب‌نظران ما پنهان مانده و بی‌بها و نادیده گرفته شده، چنان‌که اغلب قریب به اتفاق مورخین با رونویسی کلیشه‌ای، شروع تاریخ ایران را از مادها می‌دانند و به تمدنی که پیش از هزاره سوم قبل از میلاد شروع و حداقل دو هزار سال به طول انجامیده است اشاره‌ای نمی‌شود، گویی که اصولاً این تمدن مربوط به ایران نبوده است.

در حالی‌که سازندگان این تمدن کهن و طولانی با همه نشیب و فرازها و رویدادها و جنگ‌ها و داستان‌های آن صاحبان اصلی و اولیه و بومی و نژادی و اصیل و برخاسته از همین سرزمین بوده‌اند که گرچه در الواح و کتیبه‌های باقی‌مانده از شوش و چغازنبیل و ایزه و گورانگون^{۳۰} و لیان^{۳۱} و بیضا^{۳۲} تا تمدن‌های مجاور آشور و بابل و کلد و سومر، سرخط‌های مهمی در مورد این تمدن به دست آمده است اما در قیاس با تمدن طولانی دوهزار ساله اطلاعات اندکی به صورت مدون از آن همه ماجراهای تاریخی در دسترس قرار گرفته است.

با این وجود باید پرسید آیا تاریخ دوهزار ساله‌ای در دورانی که جنگ و کشمکش و یورش و دفاع از اصلی‌ترین و روزمره‌ترین امور، به‌خصوص با همسایگانی به شدت متعرض و نظامی چون آشور یا دیگر همجواران چون بابل و سومر و کلد نمی‌توانسته منشأ بسیاری از داستان‌ها و اسطوره‌های ما باشد؛ و در مورد این داستان خاص منهای شاخ و برگ‌هایی مثل عقیده به عروج و زندگی جاودانه یا زندگی دوباره و جام گیتی‌نما، نمی‌تواند با گوشه‌گیری و اعتکاف یکی از پادشاهان ایلامی یا شاهان محلی ایالت بسیار مهم ایشان که کهگیلویه و بویراحمد فعلی در مرکز آن قرار داشته و در حین مسافرت به کوه دنا دچار این بلای طبیعی گردیده مطابقت داشته باشد؟



آیا داستان‌های اسطوره‌ای سلسله پیشدادیان و کیانیان در شاهنامه نمی‌تواند با تاریخ تمدن فلات ایران و حکومت سلسله‌های ایلامی و انشانی مترادف باشد؟

اما هدف اصلی و نهایی از بازگویی این داستان این است که ماهیت این قصه و داستان‌های مشابه هرچه می‌خواهد باشد، خواه صرفاً آن را اسطوره تلقی کنید یا واقعیت یا تلفیقی از هر دو، جاودانگی و طراوت این داستان از پس چندین هزارسال گرد و غبار و حوادث بی‌شمار تاریخ، نشانگر عمق دلبستگی و پابندی و دیرپایی مردم این دیار به فرهنگ پاک و تقدس و شکوه هویت ایران زمین است.

پی‌نوشت‌ها

۱. طوایف اردشیری منسوب به اردشیر بابکان، گودرزی، کی گیوی.
۲. قوم لر، پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیائی لرها، تألیف دکتر سکندر امان‌اللهی، نشر آگاه، ۱۳۷۰، ص ۶۲.
۳. *دنیای گم شده عیلام*، تألیف پروفیسور والتر هیتس، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۴. جغرافیای تاریخی خوزستان، کهگیلویه، ممسنی.
۵. قوم لر، سکندر امان‌اللهی، بهاروند، نشر آگاه.
۶. *ایل‌ها و چادرنشینان و طوایف عشایری ایران*، ایرج افشار سیستانی، جلد ۱، ۱۳۶۶، ص ۵۲۳.
۷. *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۰۷.
۸. ابن حوقل، *سفرنامه ایران «در صورۃ الارض»* ترجمه جعفر شعار، چاپ دهم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۲.
۹. جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، چاپ اول، انتشارات قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۱۱۳.
۱۰. ابن بلخی، *فارسنامه*، به تصحیح گای لسترانج و نیکلسون، چاپ دوم، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۴۴.
۱۱. لسترانج، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۹۳.
۱۲. گاو به، هانیس، *ارجان و کهگیلویه از فتح عرب تا پایان دوره صفوی*، ترجمه سعید فرهودی، انتشارات انجمن آثار تاریخی، تهران، ۱۳۵۹، ص ۸.
۱۳. به صورت دقیق‌تر شمال باشت و چرام طسوج و سرفاریاب به اضافه تمام شهرستان بویراحمد و دنای فعلی ایالت بازرنگ را به وجود می‌آورده است.
۱۴. کیانیان، کریستین سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، چاپ هفتم، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۰، ص ۱۳۴.



۱۵. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، *خاتون قلعه*، چاپ پنجم، انتشارات روزبهان، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۸۱.
۱۶. کیانیان، کریستین سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۶۱-۶۰.
۱۷. بیرونی، ابوریحان، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۲۶.
۱۸. بیرونی، ابوریحان، *آثار الباقیه*، همان، ص ۳۲۹.
۱۹. طبری، محمدبن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، جلد اول، ص ۴۴۲.
۲۰. رازی، ابوعلی مسکویه، *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، چاپ اول، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۹، جلد اول، ص ۷۸.
۲۱. ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه محمدحسین روحانی، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۰، جلد اول، ص ۲۸۶.
۲۲. حمزه ابن اصفهانی، *تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)*، ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۶.
۲۳. مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده به اهتمام عبدالحسین نوایی*، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، ص ۹۱.
۲۴. حسینی فسائی، میرزا حسن، *تاریخ فارسنامه ناصری*، انتشارات کتابخانه سنائی، ص ۲۶۶.
۲۵. افشاری، احمد، *جغرافیای تاریخی خوزستان و کهگیلویه و ممسنی*، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۹.
۲۶. *ایل‌ها و چادرنشینان و طوایف عشایری ایران*، ایرج افشار سیستانی، ۱۳۶۶، جلد ۱، ص ۵۲۴.
۲۷. همان، ص ۵۲۶.
۲۸. مردم و شاهنامه، تألیف انجوی شیرازی، چاپخانه سپهر، ۱۳۵۴، ص ۲۹۷-۲۶۶.
۲۹. کیانیان، کریستین سن، انتشارات علمی و فرهنگی، ترجمه ذبیح‌الله صفا، چاپ پنجم، ۱۳۶۸.
۳۰. کتیبه کورنگون واقع در نزدیکی فهلبان ممسنی.
۳۱. بازمانده شهر ایلامی در نزدیکی بوشهر.
۳۲. تپه ملیون بیضا، باقی مانده شهر بزرگ انشان.

منابع

- ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ترجمه محمدحسین روحانی، انتشارات اساطیر، جلد اول، تهران، ۱۳۷۰.
- ابن بلخی، *فارسنامه*، به تصحیح گای لسترنج و نیکلسون، چاپ دوم، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- ابن حوقل، *سفرنامه (ایران در صورۃ الارض)*، ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- اصطخری، ممالک و مسالک، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰.
- اصفهانی، حمزه، *تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)*، ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر.
- افشار سیستانی، ایرج، *ایل‌ها و چادرنشینان و طوایف عشایری ایران*، جلد اول، تهران، ۱۳۶۶.
- اقتداری، احمد، *خوزستان، کهگیلویه و ممسنی*، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۹.
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر، قوم لر، پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران، نشر آگاه.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم، مردم و شاهنامه، چاپخانه سپهر، ۱۳۵۴.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، *خاتون هفت قلعه*، چاپ پنجم، انتشارات روزبهان، تهران، ۱۳۷۳.



- بریان پهر، تاریخ ایراتوری هخامنشیان از کورش تا اسکندر، جلد اول، ترجمه دکتر مهدی شمسانی، انتشارات رزیاب، چاپ سوم.
- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ دوم، انتشارات آگه، تهران، ۱۳۷۸.
- بیرونی، ابوریحان، آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- پیرنیا، حسن، (مشیرالدوله) ایران باستان، دنیای کتاب، جلد دوم، ۱۳۷۰.
- تولدکه، تودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، چاپ چهارم، مرکز نشر سپهر، ۱۳۶۹.
- جعفری، عباس، گیتاشناسی ایران (کوه‌ها و کوهنامه ایران)، انتشارات گیتاشناسی، چاپ اول، جلد اول، ۱۳۶۸.
- جهانی، ابوالقاسم بن احمد، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، چاپ اول، انتشارات آستان قدس رضوی.
- حسینی فسائی، حسن، فارسنامه ناصری، انتشارات کتابخانه سنائی.
- حسینی، سید ساعد، آینده، مجله فرهنگ و پژوهش‌های ایرانی، شماره ۷-۹، سال ۱۳۷۲، (جغرافیای انشان).
- حسینی، سید ساعد، شاهنامه شاهکار اندیشه، انتشارات نوید، شیراز، ۱۳۷۴.
- حموی، یاقوت، معجم البلدان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، جزء چهارم، ۱۹۷۹ م.
- دورانت، ویل، مشرق زمین گهواره تمدن، ترجمه احمد آرام، انتشارات امیرکبیر.
- ذوقی، ایرج، تاریخ تمدن از قدیم‌ترین ادوار تا قرون وسطی، چاپخانه کورش، شیراز، ۱۳۵۰.
- رشیدیان، نیره زمان، نگاهی به تاریخ خوزستان، انتشارات بوعلی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- رضائی، عبدالعظیم، اصل و نسب و دین‌های ایرانیان باستان، انتشارات در، ۱۳۷۹.
- رضائی، عبدالعظیم، پیشینه ایرانیان، جلد اول، انتشارات در، ۱۳۷۸.
- سیاهپور، کشواد، دنا در منابع همایش دانشناسی، خرداد ۱۳۸۱.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، جلد دوم، ۱۳۵۲.
- فردوسی، شاهنامه، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۴.
- فردوسی، شاهنامه، چاپخانه دهایی، بمبئی، ۱۲۰۷ ق.
- فهلیانی حبیبی، حسن، ممسنی در گذرگاه تاریخ، انتشارات نوید، شیراز، ۱۳۶۹.
- کخ، هایدماری، از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، نشر کارنگ، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.
- کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ هفتم، دنیای کتاب، ۱۳۷۰.
- کریستین سن، آرتور، کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- گاو، هانیس، ارجان و کهگیلویه (از فتح عرب تا پایان دوره صفوی)، ترجمه سعید فرهودی، انتشارات انجمن.
- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- مجیدی، نورمحمد، تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- مجیدی، نورمحمد، تاریخ و جغرافیای ممسنی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ اول، انتشارات طه، ۱۳۷۸.



- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *الثبیه و لاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج الذهب معاون الجواهر*، ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسلمی، اعظم، *مسنی و بهشت گمشده*، چاپ انتشارات، شیراز، ۱۳۶۹.
- مشکور، محمدجواد، *خلاصه ادیان در تاریخ دین‌های بزرگ*، چاپ پنجم، انتشارات شرق، ۱۳۷۲.
- هنیلز، جان، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ دوم، کتابسرای بابل.
- هیتس، والتر، *دنیای گمشده اسلام*، ترجمه فیروز فیروزنیا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- یارشاطر، احسان، *از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- یعقوبی، ابن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه ابراهیم آیتی، چاپ پنجم، انتشارات علمی و فرهنگی، جلد اول، ۱۳۶۶.